



● درآمد



حکم به ظاهر و به حرف ها و ادعاها، متأسفانه جزو فرهنگ ماست و لذا بسیار ساده و سریع و با دیدن ظاهر افراد و از پشت عینک های خاص خود، آدم ها را طبقه بندی می کنیم و بسیار کم پیش می آید که قضاوت اولیه خود را تغییر دهیم. شهید کشتگر اما، با صبر، پشتکار، ایمان و احساس مسئولیت متعالی خویش تمام این محاسبه ها را به هم ریخت و رسید بدانجا که پندگان مخلص خدا می رسند.

■ شهید فریدون کشتگر «در گفت و شنود»  
شاهد باران با دکتر مهدی شفیعی فر

## او میانبر زد و ما را پشت سر گذاشت...

های مؤثر در روزهای پس از پیروزی انقلاب و به ویژه شناخت عمیق و صحیحی که نسبت به پیام انقلاب و امام (ره) داشتند؛ دغدغه شان پیشرفت جامعه و نجات آن از وضعیت اسفبار خود بود و جامعه شان را هم خوب می شناختند، همه اینها با هم ترکیب شدند و شیوه های مدیریتی متناسب با شرایط، جامعه و آرمان های بلند امام (ره) را پدید آوردند. به هر حال، روند انقلاب به گونه ای بود که ضرورتاً باید انسان های مؤمن و کارآمد، اداره امور را به دست می گرفتند، به عبارت بهتر، دغدغه آنها جامعه و مردم بود. حضرت امام (ره) هم این نسل را باور داشتند و به آنها اعتماد می کردند و لذا تخصص این افراد در کنار ایمان و اعتقادشان، ترکیب عجیبی را پدید می آورد که منجر به خلق شگفتی های مختلف چه در دوران انقلاب و چه در دوران جنگ شد. کار جهاد ماهیتاً به گونه ای است که با حرف و شعار نمی شود آن را پیش برد. تخصص و «کار بلدی» می خواهد. فکر نمی کنید همین فنی بودن و تخصصی بودن موجب شده بود که کسی که کار بلد نباشد، نتواند به جهاد بپیاید؟

آن روزها انسان احساس می کرد وجود و حضورش ضرورت دارد و می تواند گوشه بسیار کوچکی از یک حرکت عظیم را به عهده بگیرد و یک جریان بزرگ را پیش ببرد و این احساس، امید و خودباوری را در انسان تقویت می کند.

بعدها بود که به جهاد ملحق شدم. کدام منطقه بودید؟ عمدتاً در جبهه غرب بودم. از شهدای بزرگوار که یادتان هست یاد می بکنید تا به شهید کشتگر برسیم. شهید ساجدی که پدر همه بودند. با همه مثل فرزندشان رفتار می کردند. به همه اعتماد می کردند، به همه مسئولیت می دادند و همه هم با جان و دل دستورات ایشان را اجرا می کردند.

چرا این طور بود؟ خب آن روزها همه همین جور بودند. یعنی به ویژگی های اخلاقی فرماندهان ارتباط نداشت؟ چرا قطعاً داشت. رفتارشان به گونه ای بود که همه را جذب می کرد و افراد نه به خاطر موقعیت آنها که به خاطر جذابیت های شخصیتی از آنها اطاعت می کردند. در واقع حکومت آنها بر دل ها بود، به همین دلیل هم می شد با حداقل امکانات، بیشترین کارها را انجام داد. زبردستان آنها به همین دلیل با عشق کار می کردند و فرمان بردن از آنها را عبادت و تکلیف می دانستند.

آیا احیای این شیوه مدیریتی در شرایط فعلی ممکن است؟ ممکن هست، ولی خیلی سخت است. به هر حال شرایط خیلی فرق کرده. باید شرایط را فراهم کرد. آن روزها شرایط فراهم شده بود و افراد چه می خواستند چه نمی خواستند در آن فضا قرار می گرفتند.

چه شد که در مقطعی از تاریخ ما، مجموعه عجیبی از مدیران جوان، متخصص و کارآمد، امور را به دست گرفتند؟ عوامل پدید آمدن چنین مدیرانی چیست؟

ببینید! شرایط انقلاب بود و جهاد را عمدتاً کسانی تأسیس و اداره کردند که دانشجویان و فارغ التحصیلان نخبه و تحصیلکرده دانشگاه ها بودند و از سوی دیگر در اثر قرار داشتن در جو مبارزه علیه رژیم شاه و بعد قبول مسئولیت

از دوران تحصیل و نحوه آشنائیتان با جهاد مختصری بگویید.

در سال ۱۳۳۷ در قم متولد شدم. تا مقطع دیپلم را در مدرسه دین و دانش به ریاست شهید دکتر بهشتی خواندم. در سال ۵۵ در رشته راه و ساختمان دانشگاه تبریز قبول شدم. سال های قبل از پیروزی انقلاب را در فعالیت های دانشجویی همان دانشگاه بودم. در سال ۵۸ با تشکیل جهاد سراب به آنجا رفتم و در زمینه راهسازی برای روستاها و ساخت مدارس شرکت داشتم.

از طریق جهاد به جبهه رفتید؟ اول جنگ به جبهه نرفتم. یک سال بعد از طریق سپاه رفتم.



● شهید فریدون کشتگر



تل پشت

تحولی غیر قابل باور بود، پشت سر گذاشت. ما کلاً چهل نفر بودیم که در این رشته درس می خواندیم. یک عده که اساساً خط و جریان انقلاب را قبول نداشتند، عده ای هم که منفعل و بی تفاوت بودند، یک عده هم که قبول داشتند، ایشان را قبول نداشتند. هنگامی که خبر شهادت ایشان آمد، واقعا همه یکه خوردند و متوجه شدند که چقدر در شناخت افراد، به عواملی غیر از عوامل تعیین کننده توجه کرده اند. در هر حال پس از شهادت ایشان، عده زیادی تحت تأثیر قرار گرفتند و راه ایشان را ادامه دادند. یادم هست موقعی که می خواستیم به ارومیه برویم که در مراسم ختم ایشان شرکت کنیم، همه همکلاسی ها که بیش از ۲۵ نفر بودیم با اتوبوس رفتیم و من می دیدم که همه به شکل عجیبی تحت تأثیر قرار گرفته اند. دوستی داشتم به نام دکتر توفیقی که در مسیری که می رفتیم، یادداشتی را که درباره ایشان نوشته بود، می خواند که می خواهم بخشی از آن را عیناً نقل کنم. متن جالب و صادقانه ای است: «شش سال پیش روزی که پا به دانشگاه نهاد، کسی بود همچون دیگران. چه کسی می دانست آنکه اینک در کنار ماست، فردا شهیدی خواهد شد که عظمت روح و تعالی جانش، همه را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد و چشم همه را خیره خواهد کرد و چراغ راه بارانش خواهد شد. به راستی رمز این کار چه بود؟ این همه نور که از او بر ما تافته است، از کجا بر دامن او پاشید؟ این زلال معنویتی که از دل او بر کام تشنه ما می ریزد، از کدام دریا برخاست، از کدام ابر بر او بارید؟ داستان شهید، داستان مهاجر است.»

کسی تصور نمی کرد ایشان به چنین جایگاهی برسند؟ در دانشگاه که بودیم، تیب او به تیب ما نمی خورد و از خانواده مرغی هم بود. بعد ناگهان متحول شد و به جبهه رفت و در آنجا فعالیت های درخشانی را انجام داد و آخرین مأموریت ایشان هم مربوط به جهاد استان خوزستان بود. وقتی که فریدون شهید شد، ما رفتیم به ارومیه و در آنجا به یکی از دوستان مشترکمان، مهندس خیروری، برخوردیم. مهندس خیروری خیلی با این شهید بزرگوار صمیمی بود. ایشان یکی دو هفته قبل از شهید شدن فریدون، او را دیده بود. به من گفت، «می دانی چه چهره ای پیدا کرده بود. حالا هم من باید بروم جبهه و آنجایی را که او شهید شده، بینم.» من تا آن موقع در غرب خدمت می کردم و جنوب نرفته بودم. همان موقع هم عملیات رمضان بود و ایشان هم به خاطر اثری که فریدون روی او گذاشته بود، آمد و با هم به جبهه رفتیم. ■

این هم درست است. شاید بشود گفت انگیزه برای انجام کار کم شده، یک جور رخوت، زیاده طلبی و تنبلی نسل جوان ما را تهدید می کند. البته ریشه یابی اینها و یافتن راهکار برای درمانشان به پژوهش های عمیق و گسترده نیاز دارد. هر چه بود آن روزها انسان احساس می کرد وجود و حضورش ضرورت دارد و می تواند گوشه بسیار کوچکی از یک حرکت عظیم را به عهده بگیرد و یک جریان بزرگ را پیش ببرد و این احساس، امید و خودباوری را در انسان تقویت می کند.

دقت، نظم و احساس مسئولیتی که در زندگی شهدای جهاد و نیز در اغلب افراد جهادی که به هر حال دست پرورده آن سیستم مدیریتی بوده اند، هنوز هم بارز است و ربط چندانی هم به تحصیلات آکادمیک این افراد ندارد. شما به عنوان یکی از نخبگان جامعه که در عین حال جهادی هم بوده اید، علت فقدان این عوامل در رده های مدیریتی فعلی ما را چه می دانید؟

زیاد به پاسخ این سؤال فکر نکرده ام. همین قدر می دانم کسانی که به جهاد ملحق می شدند با همه وجود و عشق و علاقه شان می رفتند. اگر تخصص داشتند که هیچ، اگر نداشتند می دانستند آنهایی که کار را بلند با جان و دل به آنها خواهند آموخت. البته در سطوح مدیریتی واقعا آدم های کار بلد و شاخصی بودند. هنوز هم در بسیاری از جاها هستند کسانی که همان ویژگی ها دارند. کارهای اساسی را پیش می برند. متأسفانه شیوه های جهادی ضعیف شده، ولی باز هم وقتی به یک کار شگفت برمی خوریم، می بینیم عمق آن به جهاد و رویه جهادی برمی گردد.

نحوه آشنا شدنشان را با شهید کشتگر بفرمایید. شهید کشتگر را من بیشتر قبل از جبهه می شناختم. ایشان در سال های اول جنگ و در عملیات بیت المقدس شهید شد و لذا خیلی درباره ایشان صحبتی نشده. ایشان بچه ارومیه و ورودی سال ۵۵ هجری و ساختمان دانشگاه تبریز بود و ما هم همکلاسی بودیم.

در هر حال آن زمان ارومیه شهر مذهبی نبود و وضعیت ظاهری شهید کشتگر هم شبیه امثال من که از قم رفته بودیم، نبود، منتهی ما کمتر به این مسئله فکر می کنیم که خیلی ها، میانبر می زنند و می رسند و ما نمی رسیم. ایشان هم مثل خیلی های دیگر همین کار را کرد. ایشان در گوشه ای، فارغ از دغدغه های دیگران تعالی پیدا کرد و به جبهه رفت و شهید شد و همه ما را که بر ایمان چنین سرعت و

این هست، ولی همه ماجرا این نیست. خیلی ها کار هم بلد نبودند و آمدند و در جهاد یاد گرفتند. مهم ترین نکته این بود که مثلاً وقتی که من به عنوان یک جوان بیست ساله تصمیم گرفتم بروم و جهاد سراب را راه بیندازم، کسی مانع من نشد. باورم داشتند. به این بر نمی گردد که شما و امثال شما، خودتان هم خودتان را باور داشتید؟

قطعا همین طور است. می خواهم عرض کنم که زمینه های خودباوری در ما ضعیف شده. اینکه علل و عوامل آن چیست، در تخصص من نیست و متولیان امور فرهنگی باید فارغ التحصیلان و دانشجویانی که به جهاد پیوستند و بعد هم به جبهه های جنگ رفتند، ایمان داشتند که می توانند

**ما کمتر به این مسئله فکر می کنیم که خیلی ها، میانبر می زنند و می رسند و ما نمی رسیم. ایشان هم مثل خیلی های دیگر همین کار را کرد. ایشان در گوشه ای، فارغ از دغدغه های دیگران تعالی پیدا کرد و به جبهه رفت و شهید شد و همه ما را که بر ایمان چنین سرعت و تحولی غیر قابل باور بود، پشت سر گذاشت.**

کار کنند و چندان هم در پی این نبودند که چه کاری. هر کاری که به آنها ارجاع می شد، حتی اگر در سطوح بالای تحصیل هم بودند، بدون تردید، بدون گلایه و بدون توقع تشکر و پاداش انجام می دادند. به هر صورت اهداف آن نسل با نسل فعلی متفاوت بود. عرض کردم اینکه چرا چنین شد، کار جامعه شناسان و کارشناسان امور اجتماعی و تربیتی است، اما به هر حال ماهیت هدف و آرمان، شیوه ها و ابزار دستیابی به آن را تعیین می کند. در آن دوران، میدان وسیعی در برابر نسل جوان گشوده شد که هر کسی که می خواست کار کند، امکان کار برایش بود. در حال حاضر هم کار روی زمین مانده، زیاد داریم. یا این سرعتی که دنیا تغییر می کند، در هر لحظه هزاران کار جدید پدید می آید.



تل پشت